

شاكلة اجتماع و اقتصاد اخلاق

بیژن بیدآباد^۱

چکیده

شاكلة شکل دهنده فکر فرد است و نیات افراد منشاء تشکیل شاكلة فردی است و در جامعه شاكلة افراد شاكلة اجتماع را شکل میدهد. اگر شاكلة اجتماع بر اساس قانونگذاری یا استمرار عادت محدود شود یا تغییر یابد عملاً نیات هم تغییر می‌یابند. القاء یک فکر یا روش دفعاً سبب جاری شدن آن نمی‌شود، بلکه ضامن مداومت یک فکر یا روش آن عرف و عادت است که در جامعه ایجاد می‌شود. لذا برای اینکه شاكلة اجتماع تغییر یابد بایست روش صحیح را در عرف و عادت افراد نهادینه نمود. این موضوع دنباله بحث را به مبحث اخلاق و تربیت میکشاند. تهذیب اخلاق از خُلق انسانی که ملکه‌ای است در وجود فرد و مسلط است بر قوای او و افعال از آن ناشی می‌شود، گفتگو می‌نماید. خُلق به دو قسم طبیعی غیر قابل تغییر، و عادی که به عادت و ممارست تغییر می‌یابد تقسیم می‌شود. با اشاره به جزئیات قوا و صفات انسانی به بررسی اصول اخلاقی در اقتصاد اخلاق می‌پردازیم که میتوانند نقش اساسی در اصلاح شاكلة اجتماع داشته باشد.

از لحاظ اقتصاد نئوکلاسیک انسان خوشحال انسانی است که مصرف بیشتری داشته باشد. و این موضوع مترادف این است که بشر تمام انرژی خود را صرف تولید و سپس مصرف کالا نماید. ولی اقتصاد اخلاق پارادایمی مطرح می‌نماید که آیا بشر برای این هدف خلق شده است؟ در دنباله مباحث به این موضوع اشاره می‌شود که چنانچه آموزه‌هایی که از دین و مذهب در اقتصاد منبث می‌شود و اخلاق اقتصادی را تشکیل می‌دهد می‌تواند منجر به اصلاح شاكلة اجتماع شود و بسیاری از مضار فعالیت‌های اقتصادی کاسته خواهد شد. و شره و خمود اقتصادی به اعتدال اقتصادی کشانده میشود.

^۱ دکتر بیژن بیدآباد، مشاور موسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی <http://www.bidabad.com/> bijan@bidabad.com

طبیعت بشر آمیخته‌ای از توجهات به تن و توجهات روح است، برعکس حیوان که استعداد توجه به روح در او کمتر است و به شعور خود مشعر نیست انسان توانایی ادراک به ادراک خود را دارد و از لحاظ رفتاری این تمایز بزرگترین تفاوت را بین او و حیوان بوجود آورده است. یعنی حیوان میدانند چه باید کند اما انسان میتواند بداند که چه باید بکند. لذا حیوان بطور غریزی تمام رویه‌ها و علوم لازم برای زندگی در ذهن وی قرار داده شده است. ولی انسان در بدو تولد کاملاً جاهل است و باید با توانایی شعور خود پی به دانش و رویه‌های لازم برای زندگی ببرد.

بر این اساس تکلیف بشر از سایر موجودات متفاوت است، حیوان به دلیل فوق احتیاج به تشریح ندارد و شریعت رفتاری وی قبلاً برای او مهیا و آماده و در او نهادینه شده و حیوان طبق آن به این شریعت عمل مینماید. ولی بشر احتیاج به این دارد که رفتار خود را تنظیم و تدوین نماید. برای تدوین رفتار الا و لابد باید هدف معلوم باشد. در غیر اینصورت نمیتوان تشریح یا قانونگذاری نمود. هدف تشریح معمولاً منتج از کیفیت استنباط و ادراک قانونگذار است. اگر قانونگذاری یا تشریح توسط افراد جامعه صورت گیرد معمولاً هنجارهای اجتماعی تشریح میشوند. یعنی آنچه که مورد علاقه فرد و نتیجتاً عموم افراد و نتیجتاً جامعه میباشد قانون میشود. بشر خاکی معمولاً توجه به تمایلات تن دارد زیرا غریزه حیات خوددوستی و خودگرایی را به او آموخته، نتیجتاً قوای شهویه و غضبیه او آنچه که ملایم است جذب و منافر را دفع می‌کند. پس آنچه که ملایم تن است و آنچه که مغایر تن است تشریح می‌گردد و قانون می‌شود. این تشریح با میزان توجه بشر به فکر پایداری بین او تغییر میکند، هر آینه هرگاه عمر خود را در زوال بگذرد معنوی تشریح را بیشتر میکند و هرگاه لذات جسمانی در او زیاد میشود به گسترش خودیت خود می‌پردازد.

انبیاء و اولیاء و حکماء الهی در تشخیص این که چه باید کرد تا افراط و تفریط منتفی شوند اقدام به وضع قوانین شریعت نمودند و در هر ازمنه‌ای بنا بر خصوصیات زمان و مکان اقدام به تأسیس یا امضاء قوانین نمودند که رفتار مردم جامعه را به تعادل کشانند. هر جا که مردم جوامع از این حد تعادل به افراط و تفریط کشیده شدند دچار آسیب گردیدند. مظاهر این آسیب در جمیع رفتارهای انسانی افراد و جوامع قابل مشاهده است ولی موضوع ما در این مقوله افراط و تفریطی است که در اقتصاد آن را مشاهده میکنیم. بشر عصر حاضر بنا بر مقتضیات تن خود اصل اصالت لذت را از هزاره‌های پیش هدف خود قرار داد. رسولان الهی همه سعی کردند این رفتار افراطی را به تعادل کشانند. کتب آسمانی اعم از قرآن و تورات و اناجیل و متون ادیان غیرابراهیمی در شرق و غرب زمین نیز همه دلالت بر مبارزه رسولان الهی با هنجارهای جامعه دارد. هنجارها یا ثمرها از لحاظ جامعه شناسی به رفتار غالب و عمومی جامعه گفته می‌شود و هنجارها موجب تعریف ارزش در جامعه می‌شوند. اگر هنجار در جامعه، افراط در لذت‌گرایی باشد افراط کاران صحیح العمل شناخته میشوند و اگر تفریط در زهد باشد تفریط کاران تقدیس میشوند. جوامع بر اساس این هنجارها ارزشها را تعریف و شاکیه اجتماع شکل می‌گیرد. در تعریف نیت و

شاکله می فرماید:^۲ در رفتار فرد نیت و شاکله اساس بروز رفتار است. نیت همان تصمیم فرد است. شاکله آن چیزی است که فکر فرد را شکل می‌دهد.

در تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباده در تفسیر آیه^۳ «كُلُّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَتِهِ» آمده است:^۴ «قُلْ كُلُّ بَغْوِ هَمِّهِ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ وَفَرَادِ بَنَدِ الْوَجْدِ» برحسب شاکله خود عمل می‌کنند، یعنی هر شاکله مشتمل بر نیتی است و نیت شکل دهنده حال انسان و مقام او و طبیعت اوست. یا به این معنی که هر کس عملش را بر نیتش بنا می‌کند و فعلیت نفس او شاکله حال او و مقام اوست. بدانکه انسان برحسب فعلیت بشریتش دارای یک نوع واحد است و بر او حدی واحد است، ولی برحسب باطن بالقوه انواع متباینی است و برای هر نوعی حدی است غیر حد دیگر. پس آنگاه که بالفعل برحسب باطن نوعی می‌شود، مثلاً وقتی انسان بالفعل یکی از درندگان، چهارپایان، شیاطین یا انسان که مشتمل بر انواع ملایکه است بشود هر وقت بخواهد عملی در صور عبادات و معاصی و مباحات انجام دهد آن صورت را پیش خود متمثل می‌کند و به واسطه‌ی تمثّل آن صورت قصد به آن فعل می‌نماید آنچه که بالفعل حقیقت آن عمل است به کمال وجود پیدا می‌کند. و این صورت و این قصد نیت فعل است، و او در حین عمل مشتمل بر آن است و بر مبنای او عمل قرار می‌گیرد، مثلاً انسانی که خودپسند است یا ریاکار وقتی بخواهد نماز بخواند صورت آن را پیش خود متمثل ساخته و به آن عمل قصد می‌کند، به واسطه این صورت نفس خودش را زینت دهد بر آنچه که گمان می‌کند پیش مردم ممدوح است. پس نماز را انجام می‌دهد که مشتمل بر نیت این مشاکله است و آن بالفعل آن است و آن نوع خودپسندی است مثلاً همانند طاووس. به عبارت دیگر عملش را بر اساس قصد خود قرار می‌دهد و او قصد تزئین نفس خودش را دارد که شاکله حال او و فعلیتش می‌باشد. و چنین است شاکله حقّ اولّ تعالی شأنه اولاً و بالذات صفات جمالیه او از رحمت، جود، احسان، عفو، صفح و غفران، پس عمل او در قصد اولّ جز همین نیست، ولكن گاهی برحسب قابلیت‌ها و با قصد ثانی و بالعرض قهر، غضب و انتقام می‌شود. و معنا (ی آیه) این است که: به آن‌ها بگو که خداوند بر شاکله رحمت و احسان عمل می‌کند و شما نیز بر شاکله خود عمل می‌کنید به نحوی که رحمت الهی را رضا یا غضب قرار می‌دهد. «فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدِي سَبِيلًا» یعنی که همه بر شاکله خود عمل می‌کنند، و شاکله از امور غیبیه باطنیه است و صورت عمل به آن معبر نیست، پس کسی که صورت عمل را اختیار می‌کند ممکن است برحسب شاکله اختیار نشده باشد، بلکه مختار کسی است که خدا را اختیار می‌کند. که همانا پروردگار شما بر آن کس که راه یافته است داناترست. پس «فا» داخل بر چیزی شده که جانشین جزای شرط مقدر است خصوصاً بر تفسیر «الْإِنْسَانِ» مذکور در قوله «وَإِذْ آتَيْنَا عَلِيَّ الْإِنْسَانَ» و در ثانی این منافاتی با این تعمیم آیه به جمیع مواردی

^۲ سخنرانی حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوبعلیشاه در تاریخ ۱۳۸۷/۲/۶ در باره اسراف و شاکله
<http://mazaresoltani.net/download/mp3/87/87-02-06-sobhe-jome-kotob-selseh-niyat-va-shakeleh-esraf.mp3>

^۳ سوره بنی اسرائیل، آیه ۸۴ «همه بر شاکله خود عمل می‌کنند».

^۴ حضرت حاج ملا سلطانمحمد گنابادی، سلطانعلیشاه. بیان السعاده فی مقامات العباده، جلد ۸ ترجمه محمد آقا رضاخانی و حشمت الله ریاضی، انتشارات حقیقت، صفحات ۳۳۳-۳۳۰.

که صدق می‌کند ندارد، همچنانکه شأن جمیع آیات چنین است. چه مقصود بالذات از ذکر خیرات علی ع و از ذکر شرور دشمنان او بالتبع با تعمیم آن به جمیع مواردی که صدق می‌کند باشد.»

نیات افراد در اجتماع در درون تک تک افراد است و شاکله فرد را تشکیل می‌دهد و شاکله افراد جامعه شاکله اجتماع را شکل می‌دهد که این شاکله اجتماع به نوعی همان هنجارهاست. اگر شاکله اجتماع بر اساس قانونگذاری محدود شود عملاً نیات هم تغییر می‌یابند. این موضوع اساس روش اصلاح جامعه از طریق تقنین می‌باشد. برای این کار باید شاکله جامعه را نسبت به مسائل مختلف اصلاح کرد. اصلاح این شاکله از طریق تربیت فردی نیز قابل حصول و انجام است. برای مثال اگر شاکله اجتماع به گونه‌ای تغییر یابد که انسان دوستی را به جای خوددوستی جایگزین کند، نیت انسانها هم تغییر میکند و رفتارها عوض میشوند. روش تغییر شاکله از لحاظ علوم اجتماعی، وضع قوانین است. قوانین و احکام در ارتباط با اعمالی صورت می‌گیرد که مستوجب جزا یا پاداش هستند. در حیطه خارج از احکام تشریحی بسیاری از موارد وجود دارد که اساس شاکله اجتماع را تشکیل داده ولی مد نظر قانونگذار نیست و آن اعمال مستوجب جزا یا پاداش هم نیست. این قبیل رفتار در حیطه اخلاق قرار می‌گیرند. اخلاق شامل مجموعه‌ای از معیارها می‌شود که سبب اعتدال در رفتار انسانها می‌گردد. مسائلی که در حیطه اخلاق قرار می‌گیرند با استقبال فرد از آنها قابلیت تحقق می‌یابند و به حکم و الزام جاری نمی‌گردند. لذا برای قبول تعالیات اخلاقی فرد باید با رضایت خاطر آن را بپذیرد. مسلماً القاء یک فکر یا روش دفعتاً سبب جاری شدن آن نمی‌شود، بلکه همانطوری که می‌فرمایند⁵: «ضامن مداومت یک فکر یا روش آن عرف و عادت است که در جامعه ایجاد می‌شود.» لذا برای اینکه شاکله اجتماع تغییر یابد بایست تلاش نمود که با استفاده از آموزه‌های تربیتی روش صحیح را در عرف و عادت افراد نهادینه نمود. این موضوع دنباله بحث را به مبحث اخلاق و تربیت میکشاند.

«اخلاق» جمع «خُلُق» و «خُلُق» است و در لغت به معنای سنجیه، سرشت و صفات باطنی آمده است. در نظر علمای اخلاق، «خُلُق» سنجیه و سرشتی است که در نفس ملکه شده است و افعال بدون نیاز به فکر و تامل با اتکا به این تخلق از فرد صادر می‌شود. لذا گزاره اخلاقی را گزاره‌ای تعریف می‌نمایند که مسندالیه آن، فعل ارادی اختیاری انسان، و مسند آن یکی از هفت مفهوم «خوب، بد، باید، نباید، ثواب، خطا و وظیفه» باشد. لذا چنانچه مسند افعال به سمت تعالی بشری متوجه گردد افعال به همین سمت برمی‌گردد. لذا از این رو تربیت عامل مهم تعالی جامعه می‌شود. تربیت می‌تواند به ابناء بشر اضافاتی را متعلق گرداند. تربیت از ریشه ربو و از باب تفعیل و به معنای زیادت و فزونی و تربیت به معنای فراهم کردن زمینه اضافات پرورش است. الزامات تربیت وجود مریی است که فرموده‌اند: کسی که حکیمی او را راهنمایی نمی‌کند، هلاک می‌شود. و اگر مریی ناآگاه باشد هم به

⁵ سخنرانی حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوبعلیشاه در تاریخ ۱۳۸۷/۲/۵ درباره علوم اقتصاد و اسراف

<http://mazaresoltani.net/download/mp3/87/87-02-05-sobhe-panjshanbeh-elm-va-esraf-kardan.mp3>

⁶ کشف الغمة عن علماء الأمة، سفر بن عبدالرحمن الحوالی: ج ۲ ص ۱۱۳. از امام زین العابدین روایت شده است: هلك من ليس له حکيم يرشده.

خود یعنی مربی و هم به مربا هر دو آسیب می‌رساند. بر این اساس است که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: ^۷ «لغزش دانشمند، مانند واژگونی کشتی است، هم غرق می‌کند و هم غرق می‌شود.»

در ارتباط با تهذیب اخلاق و قوای انسانی می‌نویسند: ^۸ «تهذیب الاخلاق گفتگو می‌نماید از خُلق انسانی که ملکه‌ای است در وجود او و مسلط است بر قوای او و افعال از آن ناشی می‌شود، و آن دو قسم است: طبیعی که غیر قابل تغییر است و این خیلی نادر است و بعضی از اخلاق و بعضی اشخاص اینطور است. و عادی که به اکتسابی نیز تعبیر می‌شود و آن به عادت و ممارست تغییر و تبدیل می‌یابد و به معاشرت و صحبت فرق می‌کند. علمای اخلاق گویند برای انسان دو قوه است:

اول - قوه عاقله که قوه علامه نیز گویند، و به واسطه قدرت بر تحصیل مجهولات به توسط نظر و فکر آن را قوه نظریه نیز گویند، قوه ممیزه نیز خوانند از جهت اینکه بین نیک و بد امتیاز دهد؛ قوه تدبیر هم از جهت قدرت آن بر ترتیب امور به حسب مصالح مطلوبه نامیده می‌شود.

دوم - قوه عملی که عماله نیز گویند، این قوه‌ای است که انسان را به عمل وامی‌دارد. و آن را از وجهه جلب منافع و جذب ملائم شهوت نامند، و از جهت دفع مضار و امور غیر ملائم آن را غضب گویند.

برای قوه علامه در تحصیل علوم نظریه و معارف حقیقیه، چون سیر او است در خط مستقیم به سوی مبدأ، افراط متصور نیست فقط قصور متصور است، مگر به نظر عرفانی که جذب محض و سلوک محض را دو طرف افراط و تفریط گفته‌اند. از این وجهه عقاید حقه و ترقیات روحی و مشاهدات پیدا می‌شود، و مرتبه آن فوق مقام تصور و اختیار است. ولی برای علامه از وجهه تدبیر امور مادی و تحصیل نتایج عاجله دنیویه و برای دو قسم قوه عماله نیز که شهوت و غضب است حد متوسط و افراط و تفریط متصور است. حد وسط هر یک که عبارت است از مطیح بودن آن قوه نسبت به قوه عقلانی نظریه و فرمانبرداری اوامر حقه و صرف کردن آن در وجهه‌ای که برای آن خلق شده، مطلوب و ممدوح و خلق نیک گفته می‌شود و دو طرف افراط و تفریط مذموم و خلق بد و رذیله است. حد وسط قوه علامه را حکمت، حد متوسط شهوت را عفت و اعتدال غضب را شجاعت، و توسط در مجموع سه گانه را عدالت گفته‌اند. دو طرف افراط و تفریط حکمت، جُرُزه و بلاهت است؛ دو طرف عفت شره

^۷ بحار الأنوار ۵۸، ۲، ۱۱، «زلة العالم كانكسار السفينة تغرق و تغرق». آیت الله خمینی نیز همین موضوع را تصریح می‌دارد: «گرفتاری همه ما برای این است که ما تزکیه نشده‌ایم، تربیت نشده‌ایم. عالم شدند، تربیت نشدند، دانشمند شده‌اند، تربیت نشده‌اند. تفکراتشان عمیق است، لکن تربیت نشده‌اند و آن خطری که از عالمی که تربیت نشده است بر بشر وارد می‌شود، آن خطر از خطر مغول بالاتر است... اگر نفوس تزکیه نشده و تربیت نشده وارد بشوند در هر صحنه، در صحنه توحید در صحنه معارف الهی، در صحنه فلسفه، در صحنه فقه و فقهات، در صحنه سیاست در هر صحنه‌ای وارد بشود، اشخاصی که تزکیه نشدند و تصفیه نشدند و از این شیطان باطن رها نشدند خطر اینها بر بشر از خطرهای بزرگ است.» «صحیفه نور»، ج ۲۵۳ / ۱۴.

^۸ حضرت حاج سلطانحسین تابنده، تجلی حقیقت در اسرار فاجعه کربلا، انتشارات حقیقت، فصل ۱۲.

و خمود؛ دو طرف شجاعت تهوّر و جین، و دو طرف عدالت ظلم و انظلام است. از هر یک از اینها صفات دیگری که دو طرف آنها نیز مدموم است منشعب می‌شود. مثلاً از حکمت: ذکاوت، سرعت فهم، صفای ذهن، حفظ و تذکر منشعب می‌شود، و افراط و تفریط آنها از قبیل خیانت، بلادت، سرعت تخیل، کندی فهم، عدم قضاوت صحیح، ظلمت نفس، التهاب، غفلت، نسیان و امثال اینها در جرّزه و بلاهت داخل و مدمومند.

جرّزه - جرّزه در لغت به معنی خباثت و در اصطلاح علم اخلاق آن است که صاحب آن بر هیچ فکری ثابت نبوده، خیالات متعدده از پرده متخیله گذشته متخیلات و موهومات را نیز به صورت معلومات در آورد، یا آنکه در تمیز خیر و شرّ نظرش مقصور بر انتفاعات دنیوی و جلب امور مادی بوده باشد. مرض وسواس که در شریعت اسلام (چون موجب عسر و حرج است) مدموم است، غالباً ناشی از این جهت می‌باشد، چه صاحب این مرض به هر خیالی ترتیب اثر داده به گمان آنکه عملش تکمیل نشده مجدداً اقدام نموده خودش را به زحمت می‌اندازد. مثلاً در هر چیزی اصالت نجاست را به جهت تعمقی که به خیال خود در امر دیانت دارد جاری می‌سازد، ولی این احتیاط با دستور شرع (که طهارت اشیاء است مادامی که علم به نجاست پیدا نشود) مخالف است. در قرآن است: *مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ* یعنی خداوند در امر دین بر شما حرج و دشواری قرار نداده است. مکر و تزویر و شیطنت نیز داخل در جرّزه است. معاویه بن ابی سفیان آن را دارا بود، ولی چون تمیز این صفات از یکدیگر و جدا کردن صفات پسندیده از نکوهیده در این موارد دشوار است، این امر بر عوام مخفی مانده معاویه را عاقلترین مردم می‌گفتند. حضرت امیر (ع) فرمود: *لَوْ لَا التَّقِي لَكُنْتُ مِنَ أَذْهِي النَّاسِ*^۹ در ذمّ این اشخاص است: *يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَاللَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ*^{۱۰} و *يَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ*^{۱۱}. اعتقاد به جبر و عقاید غیر مشروعه درباره حق و غلوّ درباره انبیا و اولیا و اعتقاد به وحدت و حلول و اتحاد به اقسامی که مخالف شرع و عقل است از جرّزه ناشی می‌شود و ممکن است اینها را جزء قصور قوه عقلائیّه نیز در تحصیل معارف الهیه دانست.

بلاهت - بلاهت کندی قوه علامه و تعمق نکردن در امور است، در ذمّ صاحبان این صفت است: *لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا*^{۱۲} یعنی کفار دلهایی دارند که بدانها تعقل و تفکر در امور نمی‌کنند و خیر را از شر تمیز نمی‌دهند. و در جای دیگر فرماید: *أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا*^{۱۳}. اعتقاد به تفویض و امثال ذلک به اعتباری در بلاهت داخل است، ولی اینها نیز در حقیقت از قصور قوه علامه است.

^۹-سوره مؤمنون آیه ۷۸.

^{۱۰}- یعنی اگر پرهیزکاری نمی‌بود من زیرکترین افراد عرب بودم.

^{۱۱}-سوره البقره آیه ۹. یعنی با خدا و مؤمنین مکر می‌کنند، ولی در حقیقت با خودشان مکر می‌کنند و متوجه نیستند.

^{۱۲}-سوره انفال آیه ۳۰. آنها مکر می‌کنند، خدا هم مکر می‌کند، ولی خدا بهترین مکر کنندگان است.

^{۱۳}-سوره اعراف آیه ۱۷۹.

^{۱۴}-سوره حج آیه ۴۶. یعنی آیا روی زمین گردش نمی‌کنند تا دارای دل آگاه و مطلعی بشوند.

متفرعات شجاعت - از شجاعت که عبارت از قوت قلب و ثبات در امور و استقامت در اطاعت قوه عاقله است، امثال: نجدت، همت، ثبات، صبر، حلم، سکون، شهامت، تواضع، رقت و کظم منشعب می شود. و هر یک از اینها که از حد اعتدال خارج شد از صفات مذمومه محسوب و داخل در جبن یا تهور خواهد بود، چه جبن عبارت است از تزلزل و بی ثباتی قلب و روگردانیدن از چیزهایی که نباید از آنها رو بگرداند؛ و تهور توجه کردن به اموری است که عقل احتراز از آنها را واجب می داند. حد افراط و تفریط بعضی اخلاق به نام مخصوص نامیده شده، بعضی هم نام مخصوص ندارند و شخص متدبر می تواند افراط و تفریط هر یک را درک کند. چنانکه تکبر و خودخواهی و لاف زدن و طغیان و گردنکشی و خودبینی از توابع صفت رذیله تهور می باشد، و بدگمانی نسبت به همه کس و جزع و اضطراب در امور و دنائت و امثال ذلک ناشی از جبن است.

عفت - از عفت^{۱۵} صفات: حیا، رفیق، مسالمت، صبر و سکون (صبر و سکون به اعتبار موضوع مختلف می شود) قناعت، وقار، ورع، سخا، امانت و عزت نفس ناشی می شود. و نیز قطع علایق از لوازم دنیا و دریغ نداشتن جان و مال در راه خدا و مضایقه نکردن از صدقات واجبه و مستحبّه و ترک محرّمات جزء عفت محسوبند، زیرا مراد از عفت نگاهداشتن خود است از لذتهایی که مخالف شرع و عقل می باشد و جلوگیری از هوای نفس و به کار بردن آن در موارد مشروع؛ هر چند بعضی از این صفات را مانند بذل جان و مال در راه خدا می توانیم از متفرعات شجاعت بگیریم.

افراط و تفریط این اقسام جزء رذایل محسوب و در خمودت و شره مندرجند، چه خمودت خوابانیدن و اعمال نکردن قوه شهویه است که عقل به آن حاکم و لازمه بقای نوع یا بهداشت تن می باشد. شره عبارت است از افراط در شهوات نفسانی از قبیل: حرص به خوردن غذا زیاده از اندازه احتیاج، یا بر استفراغ مواد بدنی زیاده از حد لازم و غرق شدن در لذات دنیویّه بدون ملاحظه حسن و قبح شرعی و عقلی آن. از خمودت نیز صفاتی ناشی می شود از قبیل: حرام کردن محلّلات بر خود و ریاضتهای فوق الطّاقه غیرمشروع و دوری از آواز خوش در غیر موارد منهیّه که غنا نیز محسوب نمی شود و امثال ذلک. و حرص و بی شرمی و ریا و حسد و بی مبالاتی در جمع مال و رعایت نکردن محرّمات شرعیّه داخل در شره است.

عدالت - از عدالت: صداقت، الفت، وفا، شفقت، صلّه رحم، حسن قضا، تودّد، تسلیم، توکل، رعایت حقوق زیردستان، حفظ احترام بزرگان و تأدیب مجرمین بر حسب تناسب جرم (نه زیاده از آن) منشعب می شود.

دو طرف هر یک از آنها داخل در ظلم و انظلام است، چه ظلم عبارت است از گذاشتن چیزی در غیر موضع خودش و انظلام مقابل آن است. رعایت نکردن لوازم کمال نفس که موجب ظلم بر اوست، و رعایت نکردن حقوق دیگران و بی صداقتی و بی وفایی و امثال ذلک در ظلم مندرج است. و مراعات نکردن عزت و وقار و

^{۱۵} - این تفریعات به اعتبارات مختلف می شود و بسیاری از این صفات را ممکن است در شجاعت یا غیر آن داخل نمود، و مقصود اصلی اتصاف به آن صفات است خواه جزء عفت باشد یا غیر آن.

مناعت و رفع ظلم نکردن در مورد لزوم از اقسام انظلام است. ولی باید دانست که انظلام در اصطلاح غیر از مظلومیت است. زیرا مظلومیت موقعی است که عزت نفس تقاضای تحمل ظلم طرف را بنماید یا آنکه قدرت بر دفع آن نباشد، بر خلاف انظلام.

از این تقریرات معلوم شد که کلیات صفات دوازده است: چهار از آنها ممدوح و امتهات صفات حسنه محسوبند، و هشت دیگر مذموم و امتهات ردایل به شمار می‌روند. این اصطلاحات از علمای اخلاق است که گویند شخص باید در مقام اصلاح قوای عقلیه خود برآمده اخلاق چهارگانه ممدوحه را در خویش ایجاد کند، و همیشه مراقب باشد که از راه راست که میانه روی است به افراط و تفریط منحرف نشود و حوریان مراتب عقلیه را در آغوش بکشد. در فرمایش حضرت رسول (ص) از اخلاق به فریضة عادله تعبیر شده است، که روزی در مسجد اجتماعی بر گرد یک نفر دید، پرسید کیست؟ گفتند: «علاّمه و دانشمند». به طور نکوهش فرمود علاّمه چیست؟ گفتند: کسی است که از علم تاریخ و انساب اعراب واقف است. حضرت فرمود: اینها فضل است نه علم و دانش. **إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ، أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ.** مراد از آیه مُحْكَمَةٌ اعتقادات جازمه و فریضة عادله عبارت از اخلاق حسنه و سنت قائمه احکام شرعیه و دستورات آن است. برای تکمیل اخلاق باید ممارست بر این صفات کرد تا ملکه شود. برای رفع صفات ردیله نیز علاجهایی است که در کتب اخلاق ذکر شده است. و به طور کلی ممارست و محاسبه خلی مؤثر است. مقصود از محاسبه هم این است که خود شخص رفتار خود را بسنجد و دقت کند و آنچه مخالف دستور شرع مطهر به جا آورده کوشش کند که بعداً ترک نماید که فرموده است: **حَاسِبُوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا.** یعنی پیش از آنکه خداوند و ملائکه به حساب شما رسیدگی کنند خودتان رسیدگی کنید. که مرتبه نازل آن نسبت به اعمال قالیبه و بالاتر از آن محاسبه در اخلاق است، و مرتبه عالی آن که از صفات عالی سلاک است آن است که در توجه به حق ذکر او در احوال و اعمال مراقبت داشته و رفتار خود را با رضای خدا تطبیق نموده و محاسبه خیالات نفسانیّه خویش را داشته باشد، که اگر در دل به یاد غیر حق بوده از آن استغفار کند و در آتیه بر مراقبه بیفزاید. و محاسبه اخلاقی نیز از نظر سلوک مرتبه مادون همین قسمت است، ولی از نظر تزکیه نفس و اصلاح باطن شایسته است که محاسبه داشته باشد تا نواقص اخلاقی را از خود دور کند. چنانکه بنیامین فرانکلین آمریکایی^{۱۶} به واسطه ممارست بر اخلاق خود را به مرتبه فضیلت اخلاقی رسانید، به طوری که در اروپا و آمریکا نام او مشهور و از بزرگان اخلاق به شمار می‌رود.

در باب نظر عرفا در اخلاق ادامه می‌دهند: **«سلسله عرفا را (رضوان الله علیهم) در این باب مشربی دقیقتر و لطیفتر است، چه گویند: تا انسانی به قوه خود بخواهد از صفتی مذموم جلوگیری بنماید ردایل دیگر ممکن است جلوه نماید، و سر نفس را از هر طرف که بکوبند سر دیگر برآورد:**

^{۱۶} Benjamin Franklin (۱۷۰۶-۱۷۹۰). این موضوع در جلد دوم راه نو تألیف کاظم زاده (منظعه برلین در سنه ۱۳۴۳) در ص ۴۵ ذکر شده است.

^{۱۷} حضرت حاج سلطانحسین تاینده، تجلی حقیقت در اسرار فاجعه کربلا، انتشارات حقیقت، فصل ۱۲.

پس باید تیشه بر ریشه زد و در اول امر خودبینی و تکبر را به واسطه تسلیم شدن به امر مربی از خود دور نموده به دستور او قدم در راه نهاد، و دل را که پایتخت کشور انسانی و منشأ صفات و بروز حسنات و ذمائم است به عالم غیب توجه داد و به دست مربی و استاد سپرد که علایق دنیا قطع شود. چه اگر روی دل به طرف دنیا و کثرت شد صفات ذمیمه بر حسنه چیره می شوند، ولی اگر به عالم علوی و تجرد روی نمود اخلاق فاسده اصلاح می شود، که در قرآن است: **فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا**^{۱۸}. پس باید اول تسلیم مربی شد و بعد از تسلیم بر وفق امر مربی به احکام شریعت عمل نمود و آداب طریقت را مراقب بود، که علاوه بر پیدایش اخلاق نیک، جان در گرفته به نور خدایی گردد و آثار الهی از او بروز کند. از قرآن مقدس و اخبار نیز این امر مستفاد می شود. این اختلاف عقیده به واسطه اختلاف در فهم ظواهر قرآن پیدا شده و به هر دو قسم ممکن است تعبیر کرد، ولی عقیده عرفا دقیقتر و به حقیقت نزدیکتر است. در اسلام و قرآن به وجه اکمل و اتم بیان اخلاق شده و حضرت رسول (ص) فرمود: **بُعِثْتُ لِأَتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ**. یعنی من آمده‌ام که اخلاق نیک را تکمیل کنم. و در قرآن جزئیات اخلاق نیز ذکر شده و بلکه همانطور که پیش گفتیم مدح و قدح قرآن نسبت به اخلاق و اعمال است نه نسبت به اشخاص، چنانکه در حکایت لوط می فرماید: **إِنِّي لَعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِبِينَ**. یعنی من عمل شما را دشمن دارم. به طور کلی اخلاقی که در اسلام دستور داده شده دو قسم است: بعضی راجع است به ملکات برای تکمیل اعتقادات و توحید که جزء حق الله محسوب می شود، یعنی حقی است بر بنده نسبت به خالق از قبیل توبه، انابه، توکل، صبر، تسلیم، رضا و اخلاص. این قسم موجب ترقی و کمال روح و محکم شدن پایه توحید است، و در قرآن و اخبار در این موضوع فروگذار نشده است، در جزو سوّم وافی نیز اخبار ائمه معصومین (ع) راجع به اخلاق ذکر شده است.

اخلاق عملی: بعضی از دستورات اخلاقی قرآن راجع است به عمل اعضا و جوارح و معاشرت، که حاکی از نیت صحیح و خلق نیک است یا عمل به آنها موجب تصحیح خوی خود و دیگران و تکمیل اتحاد و اتفاق جامعه می شود، و حقوقی است که برای افراد جامعه نسبت به یکدیگر است، از قبیل: صلّه رحم و احسان و کظم غیظ که در اسلام امر شده است، و مانند غیبت نکردن، تهمت نزدن، حسد نوزیدن و سخن چینی نمودن که بهترین عوامل برای حفظ اتحاد و وفاق جامعه است. و به واسطه رعایت نکردن یکی از این دستورات و متّصف شدن به یکی از این منهیّات، ممکن است القای عداوت بین افراد و ایجاد اختلاف در جامعه شود. از این رو در قرآن از این قسم صفات نهی اکید شده و اهمیّت زیاد به فرا گرفتن اخلاق اجتماعی داده شده و بیشتر از قسم اول برای حفظ ملیّت جامعه رعایت شده است، چنانکه درباره غیبت می فرماید: **۱۹ وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ**. یعنی نباید هیچیک از شما غیبت از دیگری بکنند، آیا یک نفر از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ البته از آن کراهت دارید. در این آیه مؤمن را برادر قرار داده، چنانکه در آیه

¹⁸ - سوره آل عمران آیه ۱۰۳. یعنی شما به واسطه نعمت اسلام که خداوند ارزانی داشت برادر شدید.

¹⁹ - سوره حجرات آیه ۱۲.

دیگر می‌فرماید: *إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ*^{۲۰} و آبروی او را در حکم گوشت بدنش و تکلم به معایب او را مانند خوردن گوشت او قرار داده، و چون خودش مطلع نیست که دیگران معایب او را ذکر می‌کنند او را در آیه به برادر مرده تشبیه نموده است. این کنایه بزرگی است در ذم غیبت و معلوم است موجب افسردگی طرفین و کدورت و نقار بین آن دو می‌شود و ممکن است زیادتر شده به کدورت خانوادگی منجر شود. هکذا سایر دستورات اخلاقی اسلام که در قرآن از آنها یاد شده است. همانطور که دستورات قولی در اسلام جامعیت دارد، دستورات عملی آن نیز جامع است و افعال و حالات بزرگان اسلام بر طبق همین دستورات است. چنانکه از حضرت رسول (ص) مروی است که فرموده: *الشَّرِيعَةُ أَقْوَالِي وَ الطَّرِيقَةُ أَفْعَالِي وَ الْحَقِيقَةُ أَحْوَالِي*^{۲۱}، اشاره است به اینکه تمام جهات کمال در وجود مبارکش جمع بود و مراتب وحدت و کثرت را محفوظ می‌داشت، زیرا شریعت جنبه ظاهر و طریقت و حقیقت مراتب باطن است. در قرآن خطاب حق به آن حضرت است: *وَ إِنَّكَ لَعَلِي خُلُقٍ عَظِيمٍ*^{۲۲}، یعنی تو دارای خوی بزرگ و خلق عظیمی هستی، می‌فهماند که تمام محاسن اخلاق در آن حضرت جمع بود، به عمل نیز دستور اخلاق می‌داد. چنانکه قضیه عیادت او از یهودی که روزها بر سر راه او خاشاک می‌ریخت و آن حضرت را اذیت و آزار می‌کرد و سایر قضایای زندگانی او گواه بر این مطلب است. و اهمیتی که به اخلاق می‌داد بیشتر از احکام بود که فرمود: *بُعِثْتُ لَأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ*. از همین عبارت جامعیت اسلام و بزرگان آن در اخلاق فهمیده می‌شود. از این رو علمای اصول فقه گویند: فعل امام هم مانند قولش حجت است، چه عملش نیز مانند قولش به دیگران دستور می‌دهد.»

اصول اخلاقی که حکماء که همانا انبیاء و اولیاء و اوصیاء الهی مطرح نموده‌اند همه در این مقوله می‌گنجد. بررسی این اصول اخلاقی زمینه‌های جدیدی را در اقتصاد اخلاق باز می‌نماید که تدبیر در آنها میتواند نقش اساسی در اصلاح شاکله اجتماع داشته باشد. از لحاظ اقتصادی مقولات زیادی در این زمینه می‌گنجد که در اقتصاد نئوکلاسیک مطرح نیست. بطور کلی صفات که مبدل به شاکله شده‌اند بسیار متنوع هستند ولی در باب رفتار اقتصادی از بعضی از آنها میتوان نام برد که صراحت بیشتری دارند و الا با گذشتن پسوند اقتصادی دنبال غالب صفات میتوان وجه مشخصه اقتصادی برای آنان فرض کرد.

از لحاظ اقتصاد نئوکلاسیک کسب حداکثر مطلوبیت و سود، آمال اصلی مصرف کننده و تولیدکننده است. در این نظریات انسان خوشحال انسانی است که مصرف بیشتری داشته باشد و از کالاها و خدمات حداکثر بهره برداری را در چارچوب فرم تابعی تابع مطلوبیت خود ببرد. شاید اگر این نگاه را مد نظر قرار دهیم رشد و توسعه اقتصادی به مفهوم مادی آن در گرو همین نظر باشد. یعنی بشر تمام انرژی خود را صرف تولید و سپس مصرف کالا نماید. ولی آیا بشر برای این هدف خلق شده است؟ سؤالی است که اقتصاد اخلاق در حاشیه این

²⁰ - سوره حجرات آیه ۱۰. یعنی مؤمنین نسبت به همدیگر برادرند.

²¹ - یعنی شریعت گفته‌های من و طریقت کردار من و حقیقت حالات من است.

²² - سوره قلم آیه ۴.

پرادایم باز می‌نماید. اگر نظر اقتصاددانان نئوکلاسیک را بپذیریم تحلیل حداکثر رضایت مصرف کننده به آنجا خواهد رسید که بشر انتفاع از قوه شهویه خود را حداکثر کند پس رأس این قوه که خوددوستی است عملاً ابزار التذاذ از تمام چیزهایی که سبب تقویت خودیت میشود میگردد. لذات خوردن، پوشیدن، ریاست کردن، خودنمایی کردن و نزدیکی و مشابه آن اهداف میانی برای تحقق خودپرستی یا خوددوستی می‌گردد. و از لحاظ مفاهیم اخلاقی رفتار، بسیاری از اهداف میانی ذکر شده با یکدیگر در ارتباطند. خوردن و هوا و هوس نزدیکی و پوشیدن و ریاست کردن و خودنمایی کردن ابزار رسیدن به آن می‌شوند و چون حسه‌های مادی فوق، لذائذ مشدده‌ای دارند تمام تفکر، روحیات و توجه انسانی را به خود معطوف می‌نمایند. از سوی دیگر همانگونه که حکمای اخلاق ابراز می‌نمایند روحیات انسانی از حصول ملایمات به گونه‌ای سیری ناپذیر است و از شدت جذب ملایم نیازش به جذب بیشتر ملایم بیشتر می‌گردد و حرص فزونی می‌یابد. لذا اصطلاح می‌فرمایند که «شهوت از راندن تیرتر گردد» نتیجتاً کسب رضایت بیشتر در گرو مصرف بیشتر و در نزدیکتر شدن به اهداف میانی ذکر شده خواهد بود. و چون همانگونه که ذکر شد این حسها غالباً به حس التذاذ جنسی که از اشد لذائذ تن است برمیگردد لذا این قوه محرک پنهان فعالیت‌های اقتصادی می‌شود. یعنی این قوه است که پس از تأمین نیازهای حیاتی اولیه نظیر خوردن و پوشیدن به زندگی انسانها جهت میدهد. از طرفی با توجه به خصیصه‌های فیزیولوژیک بین مرد و زن از لحاظ بدنی و کیفیت نیروهای بدن و خصیصه «ایجاب» در رفتار مرد و «قبول» در رفتار زن در ارتباط با ارتباطات فردی و اجتماعی مرد و زن بیهوده نیست بگوئیم که در اقتصاد متعارف و بر مبنای تعاریف اقتصاددانان نئوکلاسیک زن در زندگی اجتماعی به همان گونه که تداوم دهنده حیات نسل بشر است، بعنوان مظهر قوه محرکه رشد و توسعه اقتصادی خواهد بود. این پدیده در سطوح مختلف جوامع دیگر چون جماد و نبات و حیوان به گونه دیگر مطرح است. و این تفاوتها بدلیل ادراک حسی موجودات از محیط اطراف خود است. برای مثال خانمها ظرافتها و زیباییها و برق ساعت شده از یک نگین تراشیده شده زیبا را درک می‌کنند که تقریباً آقایان در مقایسه با خانمها بالنسبه از این ادراک معافند. لذا جهانی مردان و زنان باید بر اساس فیزیولوژی آنان متفاوت باشد. در حشرات جنس ماده قدرت مدیریت و سلطه بیشتر از جنس مذکر دارد لذا حکومت را نیز طبیعت در اختیار وی قرار داده است. همانگونه که در مقاطعی از تاریخ بشر زن سالاری نوع اقتدار در جوامع از خانواده تا گروه یا قبیله بوده است.

چنانچه آموزه‌هایی که از دین و مذهب در اقتصاد منبث می‌شود و اخلاق اقتصادی را تشکیل می‌دهد منجر به اصلاح شاکله اجتماع شود بسیاری از مضار فعالیت‌های اقتصادی کاسته خواهد شد. به عبارت دیگر شره و خمود اقتصادی به اعتدال اقتصادی کشانده میشود. در شره اقتصادی فعالان اقتصاد باید با تمام نیروی خود برای بقاء تلاش نمایند تا بتوانند اقدام به حصول حداکثر منافع نمایند و به حداکثر لذت‌گرایی برسند. این حالت در نظامهای سرمایه‌داری بوضوح دیده می‌شود. در این نظامها افراد شبانه روز برای حصول درآمد تلاش می‌نمایند و مردم تبدیل به ماشین کار شده‌اند. هدف از این همه کار مصرف‌گرایی است. در مقابل تجربه کشورهای کمونیست را مشاهده کردیم که تولید به اندازه نیاز انجام می‌شد و نگرانی برای افراد جامعه در حصول مایحتاج

نبود و اگر دارایی آنها نیز در اثر کار بیشتر افزایش می‌یافت متعلق به خودشان نبود لذا مردم به خمودت گراییدند. در این حالت خمود اقتصادی در این کشورها کاملاً بچشم می‌خورد.

وقتی شره در اقتصاد غالب گردد نااطمینانی نیز افزایش می‌یابد و وقتی خمود غالب گردد بسترهای انگیزشی محدود میشود. اعتدال قابل حصول در بین این دو طیف در حین عدم منع افراد با سلیق مختلف از گرایش به حد چپ و راست القاء آموزه‌های اخلاقی مرتبط با اقتصاد اخلاق میتواند باشد که شره و خمود افراد را به اعتدال کشاند و شاكلة اجتماع را به مرز رفتار معتدل هدایت نماید.

منابع

- حضرت حاج ملا سلطانمحمد گنابادی، سلطانعلیشاه. بیان السعاده فی مقامات العباده، ترجمه محمدآقا رضاخانی و حشمت الله ریاضی، انتشارات حقیقت.
- سخنرانی حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوبعلیشاه در تاریخ ۱۳۸۷/۲/۶ در باره اسراف و شاکله:
<http://mazaresoltani.net/download/mp3/87/87-02-06-sobhe-jome-kotob-selseh-niyat-va-shakeleh-esraf.mp3>
- سخنرانی حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوبعلیشاه در تاریخ ۱۳۸۷/۲/۵ درباره علم اقتصاد و اسراف:
<http://mazaresoltani.net/download/mp3/87/87-02-05-sobhe-panjshanbeh-elm-va-esraf-kardan.mp3>
- حضرت حاج سلطانحسین تابنده، تجلی حقیقت در اسرار فاجعه کربلا، انتشارات حقیقت.
- کاظم زاده، راه نو، برلین، ۱۳۴۳.
- سفر بن عبدالرحمن الحوالی، کشف الغمة عن علماء الأمة.
- ملا محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار.
- آیت الله سید روح الله خمینی، «صحیفه نور».